

نرو

من سرود زندگی را تازه سر دادم نرو
سال‌ها قبل از تو اینجا عشق هم معنا نداشت
چشم من خیس است اما فکر را یارا نیست
در شکاف لحظه‌ها هم با بودم لیک حال
بنده‌ای بودم فدایی تشنه‌ی قربان شدم
ادعایی کرده بودم نیست ایرادی به من
روزی‌ام بد نیست اینجا در کنار من بمان
قبل تو من نیست بوم بعد تو ویرانه‌ام
در گلویم بغض زندانی و دادم بی‌صداست
یاد روز آشنای دیدن رویت به خیر
گفته بودی دستهایم سخت چون پولادند
گفته بودی می‌روی تا خلق را یاری دهی
بر نیامد کاری از دست فغان و ناله‌ام
می‌خورم افسوس بر این بخت ننگین و هنوز
می‌روی تو از کنار روی من هر چند لیک
آخرین خواهش به وقت رفتنت این جمله است

ترس زاینجا رفتن تو داده بر بادم نرو
در کنارت با نوای عاشقی شادم نرو
هر چه دل دیده ز دستت رفته از یادم نرو
می‌روی و می‌دهی بر دست جلادم نرو
مانده‌ام حیران که کردی تشنه آزادم نرو
حال می‌بینم که سر تا پا من ایرادم نرو
با تو بودن گشته مولودی ز اعیادم نرو
وقت بودن با تو من آباد آبادم نرو
گر به گوشت می‌رسد آوای فریادم نرو
لحظه‌ای دیرینه تر از روز میلادم نرو
از کنار دست‌های همچو پولادم نرو
من کنار دست تو محتاج امدادم نرو
پس قسم بر خاندان پاک اجدادم نرو
می‌کنم خواهش که در هنگام میعادم نرو
لااقل با رفتن زاین خانه از یادم نرو
در کنار مردمان پست نا آدم نرو

باران،

زمستان 1385 = 2007